

طغیان نسل جوان

و علل بدبینی آنان نسبت به سازمان‌های بین‌المللی

در شماره ۷ مجله مسائل جهان (آذر ۱۳۵۲) در مقدمه مقاله‌ای تحت عنوان سازمان ملل متحد و جوانان به علل و موجبات اصلی توجه این سازمان جهانی و اغلب سازمانهای وابسته بدان مسائل مربوط جوانان اشاره کردم و در پایان آن مقدمه درصدد برآمدم که توجه خوانندگان را بچند نکته کلی در این باب جلب کنم. در آن شماره در باب دو نکته که اولی مربوط با اهمیت سهم جوانان در ساختن آینده ای بهتر و دومی راجع به علل کنونی بدبینی جوانان نسبت به سازمانهای بین‌المللی بود، مطالبی نوشتم و وعده دادم که این بحث را در فرصت دیگری دنبال کنم. اینک که آن فرصت دست آمده است بیادآوری مطالب دیگری پردازم:

يك مشکل مهم که سازمان ملل متحد و یونسکو و اتحادیه جمعیت‌های طرفدار سازمان ملل متحد در زمینه جهانی و دولت‌ها و دانشگاه‌ها و سایر موسسات آموزش عالی درجوامع ملی با آن روبرو هستند این است که این سازمانها و دولت‌ها و دانشگاه‌ها در عصری ضرورت جلب همکاری نسل جوان را نسبت به اصلاح وضع جهان احساس کرده و به ارشاد و تبلیغ و راهنمایی در این امر پرداخته‌اند که همین عصر (یعنی قرن بیستم) عصر طغیان نسل جوان به‌عنوان پیش‌آمدن و ناپایی بی‌سابقه می‌باشد. منظورم این است که در آغاز این قرن نخستین جنگ جهانی رخ داد و در این جنگ با صرف نظر از عده بسیار کمی از داوطلبان اروپائی و غیر اروپائی که متعلق به مراحل سنی بالا بودند بقیه که قسمت اعظم سپاهیان را در دو جبهه مخالف تشکیل میدادند بموجب اصول قانون نظام و وظیفه از نسل جوان بود. یعنی آن جنگ بی‌امان که چند میلیون تلفات انسانی نتیجه آن بود قربانیهای خود را منحصر آ از افرادی که بین سنین ۲۰ تا ۳۰ بودند گرفت. هنگامی که من در دهه سوم این قرن و تقریباً ۱۷ سال پس از پایان گرفتن نخستین جنگ جهانی برای ادامه تحصیل با اروپا رفتم با کمتر خانواده‌ای در فرانسه و ایتالیا و آلمان و بلژیک و انگلستان برخورد میکردم که يك یا چند تن از عزیزان جوان خود را که پدر یا برادر یا شوهر یا خویشاوندان دیگر باشند در آن جنگ از دست نداده باشند - باین جهت اکثر جوانانی که در این کشورها

از آن جنگ عالمگیر جان بدر برده بودند نیاز فرزندان کشتگان و آسیب دیدگان او از کار افتادگان بودند دچار یکنوع طغیان روحی شده و نسبت به اقداماتی که در آن جوامع از طرف دولتها در زمینه گسترش عدالت اجتماعی و ساختن آینده‌ای مقرون به صلح و سفاد در زمینه ملی و بین‌المللی انجام میگرفت بچشم بی‌اعتقادی و بدگمانی می‌نگریستند.

ضمن بحث‌ها و مذاکراتی که در آن زمان با دوستان و آشنایان و همدردان دانشگاهی خود در اغلب کشورهای اروپائی در ضمن تحصیل یا با جوانان طبقات مختلف این کشورها در خلال مسافرت‌های جمعی داشتم بارها باین نکته برخورد کرده بودم که ورد زبان و تکیه کلام آنها این است که جنگ جهانی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ را رجالی بوجود آوردند و درباره شروع بان و ادامه آن و پایان دادن بان تصمیم گرفتند که همگی مردمان سالخورده‌ای بودند. جوانان آن‌روزی میگفتند همین سالخوردگان و سالمندان که مقامات حساس کشوری و لشگری را از سلطنت و ریاست جمهور و ریاست دولت و وزارت و وکالت و سرفرماندهی و مدیریت روزنامه و غیره اشغال کرده بر صندلی‌های قدرت لم داده و در پایتخت‌ها یا در خطوط عقب جبهه از صدمات و آفات مصون بودند سرنوشت حمله‌ها، هجومها و دفاع‌های خونین در سنگرها را بی‌آنکه نظر و عقیده نسل جوان را را بپرسند تعیین میکردند ولی جوانها بودند که بدون شرکت در اخذ تصمیم بایستی در میدانهای جنگ هدف گلوله توپ‌ها و سر نیزه‌ها شوند، ماهها در سنگرها بانتظار مرگ و کشتن یا کشته‌شدن بنشینند و گازهای سمی را تنس کنند و زیر چرخ‌های تانک‌های سنگین خود شوند. و باز می‌گفتند اگر تازه نتیجه این صدمات و بلیاتی که جوانها در میدانهای جنگ متحمل شدند و میلیونها تن از آنها در خاک و خون غلطیدند یک سلاح نهائی و یک آرامش دائمی برای جامعه بشری بود لاقلاً ما جوانهای ما توانستیم بگوئیم که در روشن‌نلسی از ما بی‌فایده نبوده‌است ولی اینک می‌بینیم که هنوز در حالیکه خانواده‌ها به قربانی‌ها و ویرانی‌های جنگ اول گریه می‌کنند و باز همین مردان سالخورده در هر کشوری بیهانه‌ای مقدمات جنگ جهانی دیگری را فراهم می‌آورند که در آن جنگ هم باز در درجه اول باید خون جوانها بر خاک ریخته شود. عقبه آنها در آن زمان این بود که عهد نامه ورسای که بدست همان رجال سالخورده بدون توجه به واقعیات بسته شد ملت‌های غالب را راضی کرد و نه ملت مغلوب را و از این رومی گفتند هیتلر که خودش یکی از اشخاصی بود که در جوانی در جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ شرکت کرده، و گاز سمی تنفس کرده است با استفاده از کینه‌ای که خود او و ملت آلمان بعلت شکست بردل دارند جوانان را بیهانه انتقام جوئی و جبران شکست و تجدید عظم و قدرت آلمان برای جنگ دیگری آماده میکند و آنان را چنان مسحور و مفتون کرده که مسئولیت آلمان را در ایجاد جنگ جهانی اول فراموش کرده و بخون جوانان ملت‌های غالب تشنه‌اند و مسلماً روزی که هیتلر تحت تاثیر حسن قدرت طلبی و خود خواهی تصمیم به ایجاد جنگ جهانی دوم بگیرد نظر قربانیان جنگ آینده یعنی جوانها را استفسار نخواهد کرد چنانکه موسولینی هم در ایتالیا و فرماندهان حاکم بر مقدرات ژاپن در آن کشور، کمابیش همان روش‌های هیتلر را در رفتن نسل جوان و کشاندن آنها بچنگ تقلید می‌کنند و امثال چرچیل و چمبرلین در

انگلستان و دالادیه و پول رنو و ژنرال گاملن در فرانسه و فرانکلن روزولت در آمریکا نیز که بظاهر دم از دفاع اذدموکراسی و آزادی و احترام حقوق ملل و مبارزه بادیکتاتوروی دول محور میزنند در معنی تنها ب فکر دو چیزند: اول حفظ غنایم و منصرفات و بازارهای که در نتیجه شکست آلمان بدست آورده اند و دوم دفاع از منافع کمپانی ها و شرکت های بزرگ که با استفاده از غلبه به آلمان نصیب سرمایه داران بزرگ آمریکائی و اروپائی شده است. باری این بود روحی اکثر جوانان اروپائی در فاصله جنگ اول و دوم جهانی و بهمین

سبب بود که بمجرد پایان گرفتن جنگ اول این روح طغیان و عصیان و بدبینی و بدگمانی نسل های جوان به محیط ادبیات و اندیشه و هنر مغرب زمین نیز سرایت کرد و در این کشورها مکتب های ادبی و فکری و هنری گوناگونی که انگیزه آن جهت جامعه و تکیه گاه آنها همان حس بدبینی جوانان بود (از قبیل تشریح اغراق آمیز زشتی های زندگی و بیقائده بودن کوشش ها برای بهبود بخشیدن باوضاع جوامع بشری و سرخوردگی و گرایش به بهره گرفتن از زندگی بی ثبات و زیر پا گذاشتن همه اصول اخلاقی و تحقیر و تمسخر حس فداکاری و بشر دوستی و نظامات اجتماعی) پدید آمد.

بدیهی است که در این گیرودار که بی اعتمادی سراسر وجود اکثر جوانان غربی را در فاصله دو جنگ فرا گرفته بود جامعه ملل و تبلیغات مربوط به هدفهای آن در باره تامین صلح و صفا در جامعه بشری بازپچه ای بنظر آنها می آمدند در جایی که آنها به پند و اندرز سالخوردهگان در خانواده های خود و به بیانات استادان خود در دانشگاه ها در خصوص کوشش نظام های مختلف فکری و هنری برای رفاه مادی و معنوی انسانها گوش نمیدادند و تبلیغات دولت ها و هیئت حاکمه را تزویر و ریا می پنداشتند، بجای آنکه ملل هم که از نمایندگان دولت ها تشکیل شده بود بهمان چشم می نگر بستند و گاهی تعجب می کردند که چرا متفکرانی چون اینشتن و هنرمندانی چون تاگور قریب این سازمان را می خوردند و در موسسه تعاون معنوی و وابسته بان سازمان در باره آرامش و آسایش وجدان بشری یا تهذیب نسل از طریق هنر و پندار نیک داد سخن میدهند.

خلاصه آنکه اگر جامعه ملل بر اثر پدید آمدن جنگ اول جهانی و در ضمن مذاکرات مربوط به عهد نامه ورسای تشکیل نمیشد، ممکن بود نسل جوان از آن استقبال بهتری بکنند و به تبلیغات مربوط بان با بدگمانی کمتری گوش فرادهد اما چون جوانان جامعه ملل را فرزند جنگ می دانستند و معتقد بودند که کارگردانان آن بیبانه تامین صلح مقدمات جنگ دوم را فراهم می کنند بموجب بدیهی ترین قواعد روان شناسی نسبت بان ظنین بودند بویژه که میدیدند حل و عقد امور این جامعه که برای خود پیام و مسئولیت جهانی قائل است بدست نمایندگان دول استعماری است.

روزی که هایلاسسیلامی امپراطور حبشه بعد از شکست از ایتالیا برای داد خواهی بجای جامعه ملل آمد و در جواب داد خواهی واستفائه اولردها لفاکس وزیر امور خارجه انگلستان و ژرژ بونه وزیر امور خارجه فرانسه بیاناتی کردند که خلاصه آن مثل معروف «الحق لمن غلب» را بخاطر آورد و بجای آنکه تجاوز ایتالیا را بر حبشه محکوم کنند بامید سازش بسا موسولینی مهاجم تسلط او را بر حبشه بعنوان رشوه ای باو تصدیق و تأیید و پیشکش کردند

من که با چند تن از جوانان دانشگاهی در آن جلسه حاضر بودم دیدم که درنگاه هایلاسیلاسی در بانی از نومیدی موج میزند و انتشار همین خبر و تسلیم دولتی مانند انگلستان و فرانسه که دم از احترام حقوق ملل و مبارزه با تجاوز میزدند در برابر زورگویی موسولینی موجی از خشم و نفرت در میان جوانان اروپائی بر علیه جامعه ملل برانگیخت و نا باوری آنها را نسبت باین دستگاه بیشتر کرد و همه این سوابق و از همه مهمتر ناتوانی جامعه ملل در جلوگیری از وقوع جنگ دوم زمینه روحی بی اعتقادی های آینده جوانان را نسبت به سازمان ملل متحد که پس از جنگ دوم و آن هم باز بر اثر جنگ دوم پدید آمد فراهم آورد یکی از نتایج جنگ جهانی اول از هم پاشیدن دستگاه امپراطوری تزارها در روسیه بر اثر انقلاب لنین و پیردان او و تاسیس جامعه اشتراکی اتحاد جماهیر شوروی بود . پس از حدوث این وقایع که عده کثیری از جوانهای اروپائی مطامع سرمایه داران و استعمار طلبی دولت های سرمایه داری را علت الملل پدید آمدن جنگ جهانی اول میدانستند نسبت به نظام اشتراکی اتحاد جماهیر شوروی که سرمایه داری و استعمار را در جهان محکوم میکرد و در آغاز امر مدعی بود انقلاب را از داخل روسیه بتدریج بر سراسر جهان سرایت خواهد داد تمایلی خویش بینانه نشان میدادند و باین جهت یا شخصاً وارد احزاب کمونیست میشدند و یا اگر هم بآن احزاب نمیگرویدند مخصوصاً پس از پیدایش هیتلر و موسولینی در آلمان و ایتالیا چنان می پنداشتند که در برابر تمایلات جنگجویانه دول محور یعنی آلمان هیتلری و ایتالیای فاشیست و ژاپون گسترش طلب فقط قوی شدن اتحاد جماهیر شوروی علاج جلوگیری از جنگ جهانی دوم است زیرا دول محور علناً مخالفت خود را با کومونیزم و اتحاد جماهیر شوروی اعلام میکردند و اتحاد جماهیر شوروی نیز که در آن ایام تحت تسلط استالین به تقویت بنیه دفاعی خود مشغول بود دول محور را بعنوان دشمن شماره یک صلح جهانیان معرفی میکرد و بترویج این عقیده میکوشید که بهتر است سایر دول سرمایه داری از قبیل آمریکا و فرانسه و انگلستان در عین اینکه نظامی مخالف نظام اشتراکی دارند و بالقوه مخالف آن نظام هستند با اتحاد جماهیر شوروی همدست شده و مانع گردند که دشمن مشترک یعنی دول محور دومین جنگ جهانی را برپا کنند .

بدیهی است که اینگونه تبلیغات رژیم استالینی در ذهن گروهی از جوانان فرانسوی و انگلیسی و آمریکائی و اسکاندیناوی و ملل اروپای مرکزی موثر می افتاد و آنها هیئت های حاکمه خود را مورد ملامت قرار میدادند که چرا در عین مخالفت بسا دول محور با اتحاد جماهیر شوروی هم سرناسازگاری دارند و سیاست های خارجی خود را با سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی هماهنگ نمی کنند مثلاً می گفتند چرا بر خلاف رژیم شوروی که استیلای ایتالیا را بر حبشه محکوم کرد انگلستان و فرانسه و به تنبیت آنها عده ای از دول سرمایه داری در مقابل امر واقع تسلیم شدند و عملاً تسلط ایتالیا را بر حبشه تصدیق کردند . یا پس از آنکه آلمان هیتلری اطریش و قسمتی از چکوسلواکی را ضمیمه خود کرد نه تنها عکس العمل شدیدی از خود نشان ندادند بلکه در کنفرانس مونیخ که با شرکت هیتلر و موسولینی و چمبرلن نخست وزیر انگلستان و دلادیه نخست وزیر فرانسه تشکیل شد، نخست وزیران انگلستان و فرانسه با پادرمیانی موسولینی با هیتلر از سازش درآمدند

و با صرف نظر از آنچه او کرده بود بامضاء موافقت نامه مونیخ که صاحب نظران آنرا قراردادی ننگین و حاکی از ضعف و حس تسلیم دموکراسی ها در برابر دیکتاتور آلمان می دانستند تن در دادند و چون دولت اتحاد جماهیر شوروی خود را از این سازش برکنار نگاهداشت در نظر اغلب روشنفکران جوان محبوبیت بیشتری بدست آورد - دولت شوروی چون در جامعه ملل نیز از لحاظ مخالفت با اعمال موسولینی در اقلیت واقع شده‌مین معنی روشنفکران را از طرفی نسبت بآن دولت متقدتر و نسبت بجامعه ملل که نمی توانست از این اوضاع جلوگیری کند بدین تر کرد. وضع بدین منوال بود تا آنکه ناگهان پیش از آنکه هیتلر به لهستان حمله کند و جنگ جهانی دوم آغاز شود استالین يك قرارداد دوستی و همکاری با آلمان نازی امضاء کرد و بمجرد تجاوز و حمله آلمان به لهستان ، دولت شوروی نیز قسمتی از خاک آن کشور را با موافقت آلمان بتصرف در آورد - این تغییر روش دولت شوروی در آغاز جنگ جهانی دوم و اظهار موافقت او با مقاصد آلمان هیتلری موجی از حیرت و غضب در میان قسمت اعظم توده جوان کشورهای دموکراسی و آمریکا برانگیخت و آنان علاوه بر جامعه ملل و دولت های دموکراسی که بسبب نشان دادن ضعف در برابر موسولینی و هیتلر آنها را جری کرده و کار را باین جا رسانده بودند دولت شوروی را نیز بسبب سازش ناگهانی با هیتلر مورد ملامت قرار دادند و استالین را که در نتیجه عقد قرارداد همکاری با هیتلر عامل تشویق او در اقدامات بیجنگ می شمردند مسئول واقعی بروز جنگ جهانی دوم دانستند .

خلاصه آنکه در آغاز جنگ جهانی دوم روزی که جوانان کشورهای مختلف و متعلق بکشورهای مخالف و متخاصم رهسپار میدانهای جنگ میشدند از اوضاعی که قبل از حدود این جنگ پیش آمده بود بسختی دچار حیرت بودند و نمیدانستند برای چه مقصودی می جنگند زیرا گاهی دیده بودند که در مونیخ و پیش از مونیخ دولت هایی که دم از دموکراسی می زدند با دولت های دیکتاتوری سازش می کنند و جامعه ملل را نیز به صحنه گذاشتن باین تسلیم ها و سازش ها و امیدارند و سپس دولت شوروی را دیده بودند که با آنهمه اظهار مخالفت ها با هیتلر ناگهان قرارداد دوستی با او می بندد و در نتیجه این قرارداد قسمتی از اروپا را باسانی تسخیر میکنند. حتی مسلماً جوانان ناسیونال سوسیالیست در آلمان و جوانان کومونیست در روسیه هم که سالها تعلق های آتشین هیتلر و استالین را بر علیه یکدیگر شنیده بودند اگر چه قدرت اعتراض نداشتند ولی یقیناً هنگام بروز جنگ باطناً از خود می پرسیدند که اگر این دورتریم مخالف وضد یکدیگرند پس چگونه در لهستان دوشادوش یکدیگر برای تصرف آن کشور می جنگند . هنگامی هم که هیتلر پس از آنکه فرانسه را از پای در آورد برخلاف قول و قرار سابق با اتحاد جماهیر شوروی حمله کرد و انگلستان و فرانسه و متفقین آن دودولت مخصوصاً امریکا در صدد یاری با استالین برآمدند باز حیرت جوانانی که در جبهه های مختلف و مخالف می جنگیدند بیشتر شد و باین نتیجه رسیدند که آنها بی آنکه در این بندوبست ها مسئولیتی داشته باشند باید در میدانهای جنگ برای مقاصدی که معلوم نیست کشته شوند زیرا روزی که مثلاً جوانان فرانسوی یا انگلیسی عازم میدان جنگ میشدند با آنها گفته بودند که هیتلر و استالین هر دو مسبب وقوع این جنگ می باشند ولی چندماه بعد عده ای از همان جوانان را برای یاری

باتحاد جماهیر شوروی عازم جبهه‌های مجاور آن کشور کردند، جوانان آلمانی هم که چندماه قبل همدوش سبایان شوروی در لهستان می‌جنگیدند، مأموریت یافتند که باتحاد جماهیر شوروی حمله کنند. منظور این است که می‌توان تصور کرد که در دقایقی که این جوانان در میدانهای جنگ جان می‌سپردند یا آنهایی که جنگیدند و پس از تحمل انواع شداکد زنده ماندند و پایان جنگ را دیدند کمابیش اعتقاد و ایمان خود را نسبت بزمامداران کشورهای خود از دست داده و باین نتیجه رسیده بودند که اتحادها و جبهه‌سازی‌ها و بندوبست‌های سیاسی که منجر باین خونریزی و ویرانی وحشت‌آور شده در حقیقت بی‌اس مرامها نیست و در پشت پرده بهانه‌های مرامی حس قدرت طلبی رهبران ملت‌های مختلف و خودخواهی‌های فردی ملی پنهان است و بقول مولوی: از خیالی صلحشان و جنگشان و زخیالی نامشان و تنگشان، بدین سبب هنگامی که در پایان جنگ دوم کنفرانس سان فرانسیسکو تشکیل شد و بجای جامعه ملل، سازمان جهانی جدیدی بنام سازمان ملل متحد بوجود آمد اکثر افرادی که از دو جنگ جهانی مستقیماً یا بطور غیرمستقیم سدماتی دیده بودند خصوصاً جوانهایی که از جبهه‌ها برگشته بودند با دیده تردید نسبت باین سازمان جدیدالتاسیس نگریستند و بدبینی‌هایی که نسبت بجامعه ملل و طرز عمل زمامداران و هیئت‌های حاکمه در آن زمان متراکم شده بود مانند میراثی منتقل به نسل‌های بعد از جنگ دوم شد و در طرز تلقی آنها از سازمان ملل متحد موثر واقع گردید خصوصاً که چند ماهی از تشکیل سازمان ملل نگذشته بود که میان فاتحان خصوصاً بین دو قدرت بزرگتر یعنی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی اختلافاتی بروز کرد که منجر ب جنگ سرد شد و بقول و بنسختن چرچیل بمجرد پایان گرفتن جنگ پرده آهنینی بین کشورهای دارای نظام اشتراکی و کشورهای دارای رژیم دموکراسی کشیده شد و وقایعی متعدد از قبیل اختلاف بر سر برلین و جنگ کره شمالی و جنوبی و قیام لومومبا در کنگو و جنگ طولانی ویتنام و اختلاف هند و پاکستان و جنگ های اسرائیل و دولت های عربی و بحران کوبا که از بدو تاسیس سازمان ملل تا کنون پیش آمده و در هیچ کدام از این وقایع سازمان ملل نتوانسته است نقش موثری بازی کند اعتقاد نسل‌های متوالی جوانان را نسبت باین سازمان سست کرده است و این سستی اعتقاد چنانکه در مقدمه این قسمت گفته شده با حس طنپیان و عصیان نسل جوان در عصر حاضر دست بدست داده و هر گونه تبلیغی را در میان طبقه جوان در باره مقاصد و وظایف سازمان ملل با دشواری و کم‌اثری مواجه ساخته است.

هنگامی که جوانان می‌بینند در مدت قریب سی سال پس از جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد با تشکیل آن همه جلسات و صدور آن همه قطعنامه‌ها نتوانست به بحران روابط شرق و غرب خاتمه دهد و هر گشایشی که پیش آمد فقط در درجه اول مرمون توافقی‌های زمامداران اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا بود حق دارند که در باره تاثیر و حتی فایده سازمان ملل متحد تردید بدل راه دهند ولی نباید فراموش کنند که اغلب آنها در این ارزشیابی که کاملاً منصفانه نیست گذشته از مشاهده بعضی از نتایج منفی کارهای سازمان ملل اصولاً تحت تاثیر همان حس عصیان و بدبینی نسبت به تشکیلات ملی و بین‌المللی هستند. بدین جهت مایبدا بزرگتر از آنچه هستند می‌بینند و به کارهای مثبتی که سازمان ملل در این مدت انجام داده است توجهی نمی‌کنند و نیز عللی را که موجب ضعف سازمان ملل شده و مانع گردیده است که این سازمان وظایف خود را آنچنانکه منشور پیش‌بینی کرده است انجام دهد فراموش می‌کنند. در این زمینه مطالب گفتنی دیگری هست که در شماره های آینده مسائل جهان عنوان خواهیم کرد